

عکس ها از ابعاد جنایات سخن می گویند!

به یاد یاران قتل عام شدگان شهرم لنگرود

امیرجوهری لنگرودی

amirjavaheri@yahoo.com

تابستان ۱۳۹۰ - سپتامبر ۲۰۱۱

این نوشته را تقدیم می کنم به :

دختران و پسران، همسران و برادران، خواهران
و مادران، پدران و همشهریان مقاوم

بقول شاملوی بزرگ :

برای آنان که عشق شان زندگی است
و نه آن دیگرانی که می سازند
دشنة

برای جگرشان

زندان

برای پیکرشان

رشته

برای گردن شان

یادداشت توضیحی:

من این مطلب را در دو تابستان پیشین با سه عکس که در پایان همان نوشته عینا چاپ شد، انتشار دادم. پاسخ های دریافتی و ایمیل ها و پیغام های شفاهی و تلفنی و دریافت اسامی جدید اعدامیان برای تکمیل لیست، از زادگاه لنگرود، آنچنان من را به شوق کشاند، توگویی توانستم ارج این کار کوچکم - که تنها به حرمت آن جان ها و به ثبت رساندن- ابعاد آن جنایت تاریخی فراهم آمده بود- را از آن همه قدرشناسی خانواده های اعدامی بگیرم. عکاس جسور شهرمان نه در فضای تابستان امسال بلکه همان شهریور، دوربین بدست به لنگرود رفت و کاری را عرضه داشت که بمثابة **سند جنایت** رژیم اسلامی در اینجا با هم می بینیم. به احترام یاد همه آن جان های عاشق با اضافاتی چند از اسامی دریافتی و تدقیق سند قبلی، آنرا دیگر بار انتشار می دهم. همچنان منتظریاری، تکمیل و دریافت عکس، انعکاس خاطره ای از هر کدام از این عزیزان، برای - انتشار کتابی- که در این

باب درآینده، در دست تهیه خواهم داشت. چشم انتظار راهنمایی و اظهار نظر همه شما یاران بی‌شمارم هستم تا این دفتر را تکمیل و تکمیل ترسازیم.

انگیزه این نوشتار:

هم اکنون سی سال سال از تابستان ۶۰ و بیست و سه سال از قتل عام خونین تابستان ۶۷، یعنی دو کشتار جمعی فعالان سیاسی در زندان های حکومت اسلامی ایران و بیش از سه دهه از موجودیت نظام جهنمی حاکمیت خون و جنون و جنایت می گذرد. نسل و تباری که جهان را زیبا و برای همه می خواست، تاوان اعتراض درامر دفاع از آرمان خواهی هایش را با خون خود پرداخت. نظامی که نمی خواست و نتوانست، آرمان زیبایی آنان را پاس بدارد. از اینرو یکایکشان را به خاک و خون انداخت و این عزیزان را در مکان های بی و نام نشان، مدفونشان ساخت.

از نگاه من؛ زندان، شکنجه، کشتار و اعدام، پاسخ همیشگی حاکمیت های سرکوبگر و نظام سلطنتی و دیکتاتوری اسلامی به مبارزات مردمان ایران علیه ظلم، تباهی و بی عدالتی در کشور ما بوده و به عنوان بخشی از تاریخ و زندگی ما باید ثبت گردد و به آیندگان سپرده شود.

در ایران بعد از قیام ۵۷ ما شاهد فوج وسیع دستگیری هایی که، خیابان ها، محله ها، مدارس، دانشگاه ها، کارگاه ها و کارخانه ها، کتابفروشی ها و چاپخانه ها، روستا ها را در برمی گرفت و در قتل عام خونین سالهای ۶۰ و ۶۷ و در تمامی بیش از سه دهه حاکمیت سیاه شان، حکومتگران نشان دادند که کوچکترین اعتراضی را بر نمی تابند و هر حرکتی را سرکوب و با خشونت و کشتار پاسخ خواهند گفت و از زدن هیچ مخالفی خودداری نخواهند کرد.

شهر کوچک شما لی ما **لنگرود** نیز از این کشتار نفرت انگیز و هولناک بی نصیب نماند. من نیز چون دیگر همشهریانم، بخش معینی از این جوانان پاک باخته را می شناختم. آنچه که قطعی است؛ هیچ یک از اینان برای منافع شخصی شان به رود رویی با نظام بر نیامده بودند. بلکه دفاع از منافع مردمان و ایستادگی در برابر نظام های انسان ستیز، موجب قتل آنان گردید.

تعداد قتل عام شدگان نسبت به جمعیت شهری چون لنگرود، بیش از هر چیز نشانه ابعاد وسیع سبوعیت آدم خوارانه این دو نظام، خاصه نظام آدم سوز اسلامی است. ما وظیفه داریم که نام این عزیزان را در حافظه تاریخی مردمان ما مدام زنده کنیم.

امید آنکه این تلاش کوچک ام، بعنوان اولین قدم، دوستان دیگر را نیز به این کار، تشویق کند و به شوق و آرد تا زمانی بتوانیم، اسامی فرد فرد قتل عام شده گان کشورمان را از کوچکترین دهات و قصبات گرفته تا بزرگترین شهرها را به ثبت برسانیم.

پرونده مستند این جنایت باید در برابر افکار عمومی بشریت مترقی قرار گیرد تا سند دادخواهی و محکومیت آمران و عاملان آن به جرم " جنایت علیه بشریت " در پیشگاه دادگاهی بین المللی عرضه گردد.

می دانم؛ آنچه در این فهرست آمده، هنوز کامل نیست. در تکمیل این اقدام از همشهریان داغ دیده ام، بویژه مادران، پدران، همسران، فرزندان، خواهران و برادران و وابستگان جان باختگان قتل عام ها، یاری می طلبم تا نام های ناشناس، سال تولد، وضعیت شغلی، محل اعدام، بویژه عکس افراد و وصیت نامه های آنان را در اختیارم نهند و در صورت امکان یاد و خاطره ای از آنان می تواند به این نام ها، رنگ و جانی تازه ببخشد.

وظیفه تک تک ما، حفظ خاطرات این عزیزان است. نگذاریم غبار زمان چهره شجاع و دوست داشتنی شان را که گناهی جز عشق به انسان نداشتند، کدر کند.

همچنان بر این باورم که: "در این میان حتی یک نام را هم، نباید فراموش کرد!"

نکاتی چند درباره ی عکس های قبرستان (وادی) لنگرود

در ضلع جنوب غربی گورستان عمومی شهر لنگرود و قبل از رسیدن به آرامگاه‌های خانوادگی از راهی که وجود دارد، ۸ هشت گور نامشخص که با سیمان رویشان راپوشانده بودند به چشم می‌خورد. این گورها متعلق به قربانیان کشتار زندانیان سیاسی در دهه‌ی ۶۰ در زندان‌های ایران هستند که متأسفانه در بیشتر شهرهای ایران می‌شود آن‌ها را یافت؛ چنانکه در عکس‌هایی که روز سوم شهریور ۸۷ گرفته شده‌اند می‌بینید، در ماه‌های اخیر خانواده هادر لنگرود توانستند، نام فرزندان خود را بر سنگ کوچکی روی گورها قرار دهند. اگرچه دقیقاً مشخص نیست که گورها از آن کیست، اما همین با استفاده از تنها نشانی است که جلا دان اسلامی به خانواده‌ها داده‌اند.

قربانیان این گورها که غالباً از اعضای سازمان مجاهدین و دیگر گروه‌ها هستند، از سمت شمال به جنوب عبارتند

از: **اسدالله اخوان اقدم، علی اکبر جعفری، علی شعبانی، محمد نجاتی، محمد صفری، سیدابولقاسم میرناطقی لنگرودی، یک گورهنوز نامشخص و محمد رضا شریعتی.**

همچنین باید به این نکته توجه داشت که این افراد تنها قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی در دهه‌ی ۶۰ در لنگرود نیستند و تعداد نامشخصی از زندانیان قتل عام شده طی سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ شمسی در لنگرود در گورهای گوناگونی در گورستان «وادی» پراکنده‌اند. یکی دو نمونه از این گورها که یا سیمان یا قرار دادن سنگ یا آجر توسط افرادی که با تحقیقاتی سخت موفق به پی بردن به جایگاه تقریبی برخی قربانیان شده‌اند، مشخص شده است که در عکس‌ها می‌بینید.

نکته‌ی که باید بیش از هر چیز مورد توجه قرار گیرد ساخت و سازهای جدید در این وادی است. ساختمان جدید غسلخانه که در پشت قطعه‌ی ۱۳ «وادی» و در همان ضلع جنوب غربی گورستان ساخته شده است. روی بسیاری از گورهای قربانیان کشتار زندانیان سیاسی در سال‌های دهه‌ی ۶۰ را پوشانده است. خود قطعه‌ی ۱۳ نیز که در حال خاکبرداری و آماده سازی و قطعه‌بندی است، احتمال می‌رود گورگروهی دیگری در خود داشته باشد که رژیم با این عمل آن را برای همیشه از بین خواهد برد. و با توجه به ساخت و سازهای در دست اقدام، مثل مسجد وادی که در همان محل در حال ساخت است، بیم آن می‌رود که مزدوران رژیم قصد پوشاندن گورها را داشته باشند.

دو نکته پایانی آنکه؛

الف: با همه تلاش رژیم برای به فراموشی کشاندن این دسته از گورها، با پر شدن گورستان شهر، و با آباد سازی به ناگزیری گانه قبرستان عمومی شهر، ساختمان جدیدی در منتهی الیه گورستان (عکس شماره ۱۹) طی سال‌های اخیر ساخته اند که در حکم مسجد و محل شستشوی مرده هاست. دسته‌ای از گورهای این عزیزان در جلوی آن‌ها و جنب این ساختمان جای گرفته است که همواره توسط مردم و جوانان چهره آشنا با قرار دادن دسته‌های گل، آن گورها را به روز نگه‌میدارند.

ب: دیگر اینکه در گرما گرم به خیابان آمدن جوانان بعد از خرداد هشتاد و هشت در ستیز بادی کتاتوری اسلامی در پویش مبارزه ضد استبدادی و رهایی از ستم دیکتاتوری موجود، جان‌هایی چند از جوانان شهر ما یکی در شنکجه گاه کهریزک (امیرجوادی فر لنگرودی) دانشجو ساکن تهران، دیگری (سینا آرامی) در گلوله باران

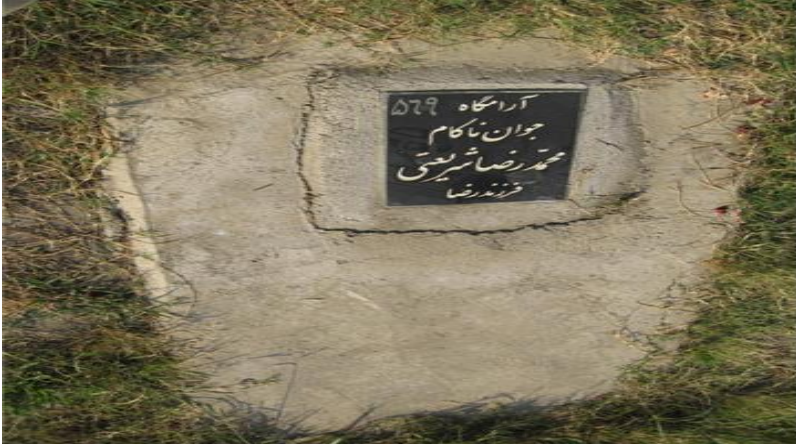
خیابان و آن دیگری (مرتضی کیمیایی) دانشجوی سال آخر حقوق در درگیری خیابانی جان باخت و به خون غلطید. در این جا یاد و نام دو تن از آنان را در پایان این مقاله افزودم. متأسفانه چیز زیادی از مرتضی کیمیایی بدستم نرسیده و در جایی ندیده‌ام. در انجام این کار به یاری افراد فامیل و دوستان او نیاز مندم.

باردیگر با مسئولیت یاد آور می‌گردم؛ برای تدقیق این سند و به ثبت رساندن تاریخی آن بعنوان یک وجه از مستند سازی، بازگویی و روشنگری، در مقابل بیش از سه دهه جنایت حاکمان اسلامی در ایران، هر حد از اطلاعات دریافتی از لنگرود می‌تواند این نوشته را، غنی تر ساخته و آنرا بعنوان یک سند دادخواهی مورد

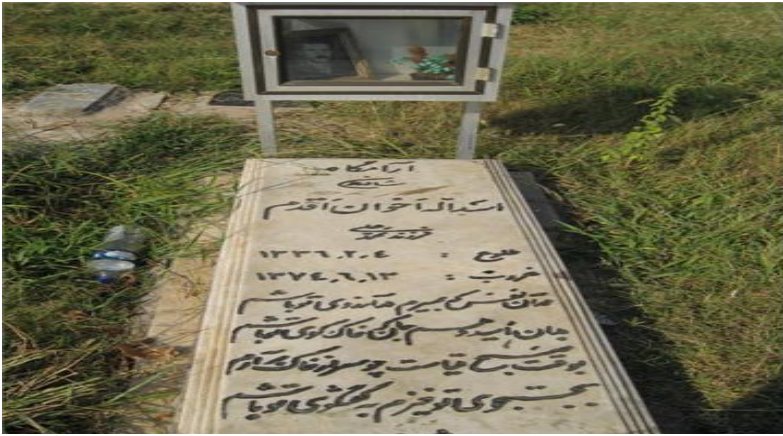
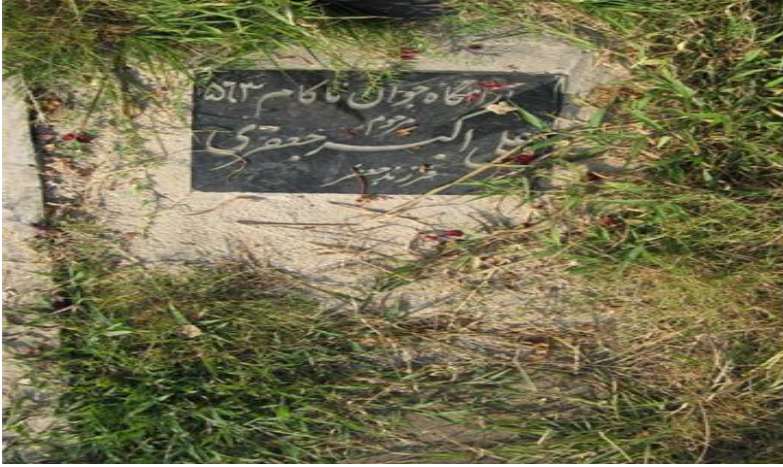
استفاده خانواده های اعدامیان و جان باختگان راه آزادی در صحنه دادگاههای صالحه قرار دهد. در انجام این وظیفه به توجه شما یاران بیشمار و همشهریان مسئول و آزادیخواهم نیاز مندم . چنین بادا!
یادشان زمزمه مستان باد !















شرح عکس‌ها

۱- وضعیت گورها از آغاز تا پیش از نامگذاری. تاریخ عکاسی:

- ۲ - نمایی از گورسید ابوقاسم میرناطقی لنگرودی پیش از نامگذاری.
- ۳- قطعه‌ی شماره ۱۳ وادی لنگرود که مشکوک به وجود گورهای گروهی است.
- ۴- چند گور موجود در قطعه‌ی ۱۳ وادی لنگرود در برابر ساختمان جدید غسلخانه.
- ۵- ساختمان جدید غسلخانه وادی لنگرود.
- ۶- جای گورهای مشخص شده تا کنون از سمت جنوب.
- ۷- گور متعلق به محمد رضا شریعتی.
- ۸- گوری که هنوز بی‌نشان مانده است و همان شکل سابق را دارد!
- ۹- گوری متعلق به سید ابوقاسم میرناطقی لنگرودی.
- ۱۰- گوری متعلق به محمد صفری.
- ۱۱- گور متعلق به محمد نجاتی.
- ۱۲- گور متعلق به علی شعبانی.
- ۱۳- گور متعلق به علی اکبر جعفری.
- ۱۴- گور متعلق به اسداله اخوان اقدم که سنگ و نشانی کامل دارد.
- ۱۵- عکسی از اسداله اخوان اقدم که در پنجره‌ی بالایی گورش قرار دارد.
- ۱۶- جای گورهای مشخص شده تا کنون از سمت شمال.
- ۱۷- وضعیت گورها در حال حاضر و موقعیتشان نسبت به هم.
- ۱۸- یک گور که با سیمان در همان نزدیکی علامتگذاری شده است. این شیوه در سایر گورستان‌های گروهی دیگر زندانیان سیاسی، مثلاً در خاوران که مهمترین و بزرگترین آن گورستان‌های گروهی است، نیز به چشم می‌خورد.
- ۱۹- دیوار ضلع شمالی غسلخانه‌ی جدید که تا نزدیکی گورها پیش آمده و گفته می‌شود که ساختمان جدید غسلخانه، روی بسیاری از گورهای گروهی مخفی را که در آن قسمت قرار داشتند، پوشانده است.
- ۲۰- سنگ و آجرهایی که به عنوان نشانه‌گذاری در کنار گورهای مشخص شده، در همان محل قرار داده شده است.
- ۲۱- وضعیت گورهای نامشخص موجود و باقی مانده در جوار دیوار ضلع شمالی غسلخانه.

لیست جانب‌باختگان شهرستان لنگرود

سازمان فدائیان خلق ایران (۱۶ آذر)	ناصر	۱- اخوان اقدم لنگرودی
اعضاء هوادار سچفخا	اسدالله	۲- اخوان اقدم
سازمان مجاهدین خلق ایران	مجتبی	۳- اصغر خانی
اعضاء هوادار سچفخا	امیر	۴- اصغر نژاد
سازمان مجاهدین خلق ایران	رحیم	۵- امجدی
سازمان مجاهدین خلق ایران	موسی	۶- استوار
سازمان مجاهدین خلق ایران	مرتضی	۷- اسماعیل نژاد

سازمان مجاهدین خلق ایران	محمد صادق	۸ - ادیب مرادی لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	مسعود	۹ - ادیب مرادی لنگرودی
اعضاء هوادار سچفخا	قنبر	۱۰ - ارغند
سازمان مجاهدین خلق ایران	علی اکبر	۱۱ - اکبری دهینه ای
سازمان مجاهدین خلق ایران	حسن	۱۲ - اکبری
اتحاد مبارزان کمونیست ایران (سهند)	بهروز	۱۳ - بابائی
چپ دمکرات (مقطع قبل از قیام بهمین ، توسط عوامل شاه)	محمود	*۱۴ - بابائی پور
سازمان مجاهدین خلق ایران	محمود	۱۵ - باطبی شلمانی
سازمان مجاهدین خلق ایران	مهران	۱۶ - شبرنگ لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	حامد 15 ساله	۱۷ - عزیزاده بحری
سازمان مجاهدین خلق ایران	کامبیز	۱۸ - بذری
اعضاء سچفخا (زمان شاه اعدام شد) در مقطع قیام تیر خورد و روی چرخ نشست	کامران (هادی)	*۱۹ - بنده خدای لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	طیبه	۲۰ - پیراسته
سازمان مجاهدین خلق ایران	؟	و از قبل این حادثه جان سپرد
سازمان مجاهدین خلق ایران	منیژه (فاطمه)	۲۱ - پور حشمتی
سازمان مجاهدین خلق ایران	منیره (مینو)	۲۲ - ترابی لنگرودی
اتحاد مبارزان کمونیست ایران (سهند)	سید جلیل	۲۳ - ترابی لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	عباس	۲۴ - جواهری
سازمان مجاهدین خلق ایران	علی اکبر	۲۵ - جعفری
سازمان مجاهدین خلق ایران	علی	۲۶ - جعفری
سازمان مجاهدین خلق ایران	رضا	۲۷ - حامدی
؟	فرزانه	۲۸ - حامدی
سازمان مجاهدین خلق ایران	علی	۲۹ - حبیبی
سازمان مجاهدین خلق ایران	گلی	۳۰ - حسینی
اعضاء هوادار سچفخا	احمد	۳۱ - حمیدی
سازمان مجاهدین خلق ایران	علی	۳۲ - حسن پور
سازمان مجاهدین خلق ایران	فریدون	۳۳ - حسن زاده
سازمان مجاهدین خلق ایران	زهرا السادات	۳۴ - حسن زاده
سازمان مجاهدین خلق ایران	قاسم	۳۵ - حداد زاده
روحانی نماینده مجلس شورای اسلامی به جرم طرفداری از مهدی هاشمی (داماد حسینعلی منتظری) اعدام شد	سیدمیر علی نقی	۳۶ - حسن زاده
سازمان مجاهدین خلق ایران	حسین	۳۷ - خاوری لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	ناصر	۳۸ - خدا پرستی
سازمان مجاهدین خلق ایران	مجید	۳۹ - خدا پرست
سازمان رزمندگان گان طبقه کارگر سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)	علی	۴۰ - خدای
در کردستان جان خود را در راه آزادی و برابری نهاد.	رحمت	۴۱ - خیرخواه لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	مجتبی	۴۲ - خشکدامن (گلباغی)
		۴۳ - دواتچی لنگرودی

سازمان مجاهدین خلق ایران	علی	۴۴ - دهقان نژاد
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)	منصور	۴۵ - دیانک شوری
سازمان مجاهدین خلق ایران	مهدی (صاحب)	۴۶ - ذبیحیان لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	مکرم پور رضا	۴۷ - ذبیحیان لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	ابراهیم	۴۸ - ذبیحیان لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	سکینه (پروانه)	۴۹ - ذبیحیان لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	تقی	۵۰ - راسخی
سازمان مجاهدین خلق ایران	معصوم	۵۱ - راسخی لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	مهدی	۵۲ - راسخی لنگرودی
تعلق سازمانی نداشت (سال ۷۴ ، شب بازداشت موقت، بعد از ۵ ساعت اعدام گردید)	؟ (نام پدر علی)	۵۳ - رسولی
سازمان مجاهدین خلق ایران	رسول	۵۴ - رزاقی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)	احمد	۵۵ - رضایی یگانه دوست
عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران	سید احمد	۵۶ - رصدی اعتماد لنگرودی
؟	مجتبی	۵۷ - رضوی لنگرودی
خط 3	حسن	۵۸ - رمضانیان
سازمان مجاهدین خلق ایران	عبدالله	۵۹ - روحی دهنه ی
سازمان مجاهدین خلق ایران	محمود	۶۰ - رهبر
؟	؟	۶۱ - رهبر دریاسری
سازمان مجاهدین خلق ایران	کاظم	۶۲ - زینالی
به تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۶۳ در لنگرود به دار آویخته شد.	؟	۶۳ - سلطانیپور (سلطان دوست) لنگرودی ؟
سازمان مجاهدین خلق ایران	عطا	۶۴ - سالمکار
سازمان مجاهدین خلق ایران	غلامرضا	۶۵ - شریعتی
سازمان مجاهدین خلق ایران	محمد رضا	۶۶ - شریعتی
سازمان مجاهدین خلق ایران	عبدالجبار	۶۷ - شعبانی
سازمان مجاهدین خلق ایران	علی	۶۸ - شعبانی
به تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۶۳ در لنگرود به دار آویخته شد.	؟	۶۹ - شهدی
سازمان مجاهدین خلق ایران	سهراب	۷۰ - شهیدی
سازمان مجاهدین خلق ایران	سید قاسم (بهزاد)	۷۱ - شیرازی
سازمان مجاهدین خلق ایران	ابراهیم	۷۲ - شیرازی
سازمان مجاهدین خلق ایران	طیبه	
در مراسم شب عقد دستگیر شد و تیر باران شد.		
سازمان فدائیان خلق (۱۶ آذر)	راشد	۷۳ - صادقی
سازمان مجاهدین خلق ایران	مهران	۷۴ - صادقی
سازمان فدائیان خلق (۱۶ آذر)	حسین (اقدامی)	۷۵ - صدراپی نجفی اشکوری لنگرودی
سازمان فدائیان خلق (۱۶ آذر)	علی	۷۶ - صدراپی نجفی اشکوری لنگرودی
اعضاء هوادار سچفا	فریبرز	۷۷ - صمد پور
سازمان مجاهدین خلق ایران	محمد	۷۸ - صفری
سازمان مجاهدین خلق ایران	نادر	* ۷۹ - صفری لنگرودی (دکترای شیمی از انگلیس)
		(اعدام زمان شاه)

سازمان مجاهدین خلق ایران	محمد	۸۰- ظفری
؟	بهرام	۸۱- طاهر پور گلسفیدی
سازمان مجاهدین خلق ایران	عبدالله	۸۲- عبدالمهی
سازمان مجاهدین خلق ایران	احمد	۸۳- عزیزی
سازمان مجاهدین خلق ایران	هرمز	۸۴- عزیزی
به تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۶۳ در لنگرود به دار آویخته شد.		
سازمان مجاهدین خلق ایران	داریوش(دارا)	۸۵- عرفانی
رهبری سازمان اقلیت بعد از انشعاب	احمد(هادی)	۸۶- غلامیان لنگرودی
گرایش سیاسی به سازمان فدائیان	تقی	۸۷- غلامی نژاد
خلق ایران (اکثریت) در ملاقات با برادرش در زندان مالک اشتر لاهیجان		
* ۸۸- فرجودی کیاکلاویه		
حسن (معروف به حسن دایی) سچفا (اعدام در زمان شاه)	ناهدید	۸۹- فرهادیان لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	فیروز	۹۰- فرهادیان لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	فیروز(پیروز)	۹۱- فخر یاسری
سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر)	بیژن	۹۲- فلاح پور
سازمان مجاهدین خلق ایران	سید محمود	۹۳- قبادی
سازمان مجاهدین خلق ایران	منیر	۹۴- قربان نژاد
سازمان مجاهدین خلق ایران	قربانعلی	۹۵- قربان پور
سازمان رزمندگان طبقه کارگر	رضا	۹۶- قریشی لنگرودی
کاندید سازمان چریکهای فدایی	زین العابدین (عبدی)	۹۷- کاظمی
از شهرستان لنگرود، بعد از انشعاب با سازمان فدائیان		
خلق(۱۶ آذر)		
سازمان مجاهدین خلق ایران	صادقی	۹۸- کریمی
سازمان مجاهدین خلق ایران	امین(علی)	۹۹- کیایی
؟	سید صادق	۱۰۰- کیاکلاویه
سازمان مجاهدین خلق ایران	مینا	۱۰۱- لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	علی	۱۰۲- ؟
سازمان مجاهدین خلق ایران	نادر	۱۰۳- ؟
سازمان مجاهدین خلق ایران	زهرا	۱۰۴- لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	قاسم	۱۰۵- لنگرودی
؟	منیژه	۱۰۶- لنگرودی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)	حسن	۱۰۷- لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	اکبر	۱۰۸- لنگرودی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)	علی	۱۰۹- ماهیاز (علوی)
سازمان مجاهدین خلق ایران	حسن	۱۱۰- مجد زاده
سازمان مجاهدین خلق ایران	حسین	۱۱۱- محمدی گلسفیدی
سازمان مجاهدین خلق ایران	زینب	۱۱۲- محمودی
؟	بیژن	۱۱۳- مسیحای لنگرودی
اعضاء هوادار سچفا	محمد	۱۱۴- مسیحای لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق	منیژه	۱۱۵- مسیحای لنگرودی
اعضاء هوادار سچفا	مهدی	۱۱۶- مسیحای لنگرودی

سازمان مجاهدین خلق ایران	شاهپور	۱۱۷- مطلبی لنگرودی
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)	رضا	۱۱۸- منصوری
حزب توده ایران	حسن	۱۱۹- میثمی لنگرودی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)	ناصر	۱۲۰- میثینی لنگرودی
کاندید سازمان مجاهدین خلق ایران	حسن	۱۲۱- نیکفر
از شهرستان لنگرود		
سازمان مجاهدین خلق ایران	علی	۱۲۲- نیکفر شلمانی
سازمان مجاهدین خلق ایران	؟	۱۲۳- نوربخش
سازمان مجاهدین خلق ایران	سید ابوالقاسم	۱۲۴- میر ناطقی لنگرودی
سازمان مجاهدین خلق ایران	محمد	۱۲۵- نجفی امیر کیاسر
سازمان مجاهدین خلق ایران	محمد	۱۲۶- نجاتی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)	سید خلیل	۱۲۷- هوشیاری لنگرودی
اعضاء هوادار سچفا	بهمن	۱۲۸- هدائی
سازمان مجاهدین خلق ایران	اصغر	۱۲۹- یوسفی کنعانی

اسامی جدید

سازمان مجاهدین خلق ایران	زهره	۱۳۰- گلکار
سازمان مجاهدین خلق ایران	حسن	۱۳۱- عبدی خواه
سازمان مجاهدین خلق ایران	پرویز	۱۳۲- پرویزی
معلم از سازمان مجاهدین خلق ایران	کاظم	۱۳۳- زینعلی
طبق اطلاع نامبرده در روستای حسنعلی ده به خاک سپرده شده است .		
معلم از سازمان مجاهدین خلق ایران	محمد علی	۱۳۴- طاهر پور شلمانی
در سال شصت و یک در زندان لنگرود اعدام شد.		
سازمان مجاهدین خلق ایران	مهدی	۱۳۵- راسخی
سازمان مجاهدین خلق ایران	مجید	۱۳۶- شوقی
سازمان مجاهدین خلق ایران	مجید	۱۳۷- پور محمدی
وابستگی گروهی نداشت	امیر	۱۳۸- جوادی فر لنگرودی
وابستگی گروهی نداشت	سینا	۱۳۹- آرامی
؟	مرتضی	۱۴۰- کیمیایی



* توضیحی بر این سه عکس :

پیشتر تشکرم را از دوست عزیزى که خطر کرده و این عکس ها را از منطقه ممنوعه گورستان لنگرود برای من فرستاد، اعلام میدارم . دوست فرستنده این عکس ها این توضیحات را نیز نوشته است که عینا می آورم :

"همشهری؛ در معرفی این سه عکس بنویس؛ خطر نابودی این گروه های بی نشان و بی توجه، بی افزایش ساخت و ساز در آن قسمت از گورستان و گسترش وادی (قبرستان لنگرود) وجود دارد. - قسمتی که شما بیشتر به آن مشد اسماعیل باغ می گفتید. (مشهدی اسماعیل که بعدا به کربلایی اسماعیل هم معروف شده بود) این گروه ها در بین مردم عوام به گروه های " خلقی " مشهور هستند. این گورها طی سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ در آنجا جای گرفتند. گروه های در ضلع غربی وادی لنگرود و مقابل ساختمان جدید غسا لخانه قرار گرفته اند و طی دو دهه گذشته، به آنها هیچ توجه ای نشده است و خانواده ها نیز در آن محیط کوچک و خفقان زای شهرستان لنگرود، حق جمع شدن و گریه و فغان را هم در کنار قبرها ندارند هر چند که هرازگاهی مادر، پدري پیریا همسرو فرزندی را می بینیم که درخلوت خویش برسرگوری می گیرند. یادشان ماندگار و نام شان همواره با ماست!"

سینا آرامی جوان لنگرودی که بدست جلادان اسلامی جان باخت

یاد سینا آرامی لنگرودی، جانباخته راه آزادی را گرامی بداریم



سینا در کنار پدر زحمتکش اش

مهران م. یاد سینا آرامی لنگرودی

من یکی از دوستان بسیار بسیار نزدیک سینا آرامی هستم. من و سینا برای سخنرانی خاتمی به حسینیه جماران رفته بودیم که با نیمه کاره ماندن سخنرانی و حمله وحشیانه بسیجی ها به حسینیه و شکستن شیشه ها و ضرب و شتم مردم توسط بسیجی ها سینا در صدد فیلم برداری از صحنه بر آمد که مورد توجه بسیجی ها قرار گرفت که پس از کتک زدن سینا با باتوم او را به یک ون انتقال دادند. فردای آن روز یعنی روز عاشورا خبر فوت سینا به خانواده اش داده میشود و به آنها گفته میشود چنانچه این ماجرا رسانه ای شود فرزند دیگر آنها را خواهند کشت که همین باعث ترس و سکوت خانواده شان میشود و از دادگاهی کردن پرونده فرزندشان خودداری میکنند. از طرفی عمق این فاجعه به حدی بود که مردم لنگرود گیلان تحت تاثیر قرار گرفته و خواستار قصاص قاتل سینا شدند که بسیجی ها از ترس افزایش اعتراضات محل سکونت خانواده وی را به اجبار از لنگرود به کرج انتقال دادند. این رژیم هر کاری را برای خفه نگهداشتن مردم انجام داده است چه برسد به خانواده این شهید ... احتمال اذیت و آزار خانواده و دوستان وی توسط رژیم هست و امیدوارم مرا درک کنید. و اگر من به افشا این شهید گمنام پرداختم به خاطر دوستی نزدیکیست که با هم داشتیم و سکوت باعث عذاب وجدانم میشد. زمانی که من برای تدفین سینا به وادی لنگرود رفتم آثار ضربه باتوم به سر دیده میشد و همچنین شلاق با کابل نیز مشهود بود و کنده شدن ناخن های دست و پا نیز معلوم بود و سوراخ هایی مانند سوراخ مته در استخوان های سینا مشخص بود و از همه وحشتناک تر خالی شدن شکم وی که به دلیل شلیک گلوله از پهلوئی راست و خروج آن از پهلوئی چپ بود. خواهشا با اعلام و رسانه ای شدن این شهید ماهیت رژیم تشنه به خون جوانان بیدار ما را آشکار کنید تا همه بفهمند که رهبری که ادعای حکومت علی را دارد حتی دادگاهی برای گرفتن حق این شهید برگزار نمیشود. و تنها دلیل برای انتخاب سایت شما پر بیننده بودن و اهمیت دادن به ایمیل خوانندگانتان میباشد و مطمئن هستم که شما خون این شهید گمنام سبز را پایمال نمیکند..

به یاد امیر جوادی فر لنگرودی

امیر جوادی فر لنگرودی، پیکر یک دانشجوی دیگر که در زندان درگذشته است، روز یکشنبه (امروز) به خانواده وی تحویل داده شد. به نوشته روزنامه اعتماد، امیر جوادی فر لنگرودی فرزند مهندس علی جوادی فر لنگرودی ، دانشجوی رشته مدیریت صنعتی دانشگاه قزوین در جریان تجمعات ۱۸ تیرماه بازداشت شده بود. اما ساعت ۹ صبح امروز (یکشنبه) به خانواده وی اطلاع داده شد که پیکر او را تحویل بگیرند. امیر جوادی فر در روز ۱۸ تیر به دلیل شکستگی بینی به بیمارستان انتقال یافت اما پس از مداوای اولیه بازداشت شده بود.

در سال گرد نبودنش ، یادش همیشه با ما است

در کهریزک بر امیر جوادی فر چه گذشت: برای اعتراض مدنی رفت، جنازه اش را پس دادند روز: فرشته قاضی: "من برای یک اعتراض مدنی بیرون رفتم نه سلاح داشتم نه دشنام دادم فقط در سکوت ایستاده بودم. کاری نکردم که از چیزی بترسم، می روم و برمیگردم". این آخرین جملات امیر جوادی فر، یکی از قربانیان بازداشتگاه کهریزک است که روز ۱۸ تیر، ضرب و شتم شدید نیروهای بسیجی، پس از بازداشت، او را روانه بیمارستان کرد؛ اما او و خانواده اش به احترام قانون و با گمان صدور قرار وثیقه و کفالت از سوی قاضی به

دلیل وضعیت نامساعد جسمانی او، به پلیس پیشگیری تهران مراجعه کردند و برخلاف تصورشان حتی فرصت خداحافظی از هم را نیز نیافتند. امیر جوادی فر پیش از مراجعه به پلیس و در پاسخ به برادرش که پرسیده بود می تواند راه برود یا ویلچر تهیه کنند گفته بود: "عاشقان ایستاده می میرند". او ایستاده و با پای خود رفت تا به قانون کشورش احترام بگذارد و پدر و برادرش بعد از روزها سرگردانی، پیکر رنجور و بی جان او را تحویل گرفتند. مراسم اولین سالگرد شهادت امیر جوادی فر امروز در حالی برگزار می شود که خانواده جوادی فر با گذشت یک سال همچنان منتظر محاکمه آمران فاجعه کهریزک و محاکمه قاضی ای هستند که امیر را با وجود وضعیت نامساعد جسمانی به بازداشتگاه کهریزک فرستاد. آنها از قاضی مستقر در پلیس پیشگیری تهران که امیر را همراه با دیگر بازداشت شدگان روز ۱۸ تیر در دو اتوبوس به بازداشتگاه کهریزک فرستاده بود شکایت کرده اند و در حالیکه حکم عاملان جنایات کهریزک که صالح نیکبخت، وکیل خانواده جوادی فر آن را پر از تناقض و تعارض میداند صادر شده، هیچ خبری از محاکمه آمران این جنایت نیست. امیر به احترام قانون رفت روز ۱۹ تیر که با علی جوادی فر، پدر امیر جوادی فر تماس گرفتیم همزمان با ساعاتی بود که امیر را تحویل پلیس داده بودند. آقای جوادی فر که به شدت متاثر بود به "روز" گفت: "درست زمانی زنگ زدید که من به احترام قانون و با هزار امید و آرزو، فرزندم را تحویل پلیس دادم، دقیقا همین ساعت و دقیقا همین روز و الان تمام آن لحظه ها و اتفاقات آن روز در ذهنم مرور می شود و چهره امیر و... " پدر امیر جوادی فر افزود: "من با این اطمینان که پسرم کاری نکرده و او را با وضعیتی که دارد بازداشت نمی کنند رفتم تا تکلیف امیرم را مشخص کنند. او را به جایی بردم که باید حافظ امنیت او و همه باشد و با تصور رعایت عدل و عدالت تحویل دادم و گفتم که تکلیف پسر مرا مشخص کنید. هرگز به ذهنم خطور نمیکرد و تصور نمیکردم چنین اتفاقاتی بیفتد و چنین شرایطی پیش بیاید و... " آقای جوادی فر متاثرتر از آن بود که بتواند صحبت کند و بابک جوادی فر، برادر امیر به سئوالات "روز" پاسخ میگوید. او می گوید که امیر با تاکید بر بی گناهی اش و به احترام قانون و با تصور صدور قرار وثیقه یا کفالت به دلیل وضعیت جسمانی اش رفت تا تکلیفش روشن شود اما ما فرصت خداحافظی هم نیافتیم. اصلا تصور هم نمی کردیم چنین اتفاقی بیفتد. بابک جوادی فر تاکید میکند که با توجه به وضعیت امیر، هرگز نه خود امیر و نه خانواده اش تصور نمیکردند او را روانه زندان کنند: "ما اصلا فکر نمیکردیم او را ننگه دارند. تصورمان این بود که با توجه به وضعیت جسمانی امیر، او را روانه زندان نمی کنند. حالا آن قاضی که در پلیس پیشگیری، دستور داد امیر را با آن وضعیت، حتی نه به اوین بلکه به کهریزک منتقل کنند باید بیاید در دادگاه و محاکمه شود. باید جواب دهد که با هماهنگی چه کسی، امیر را به کهریزک فرستاد. باید جواب دهد که چگونه توانست امیر را با آن وضع جسمی به چنین جایی بفرستد. ما منتظریم تا دادگاه انتظامی قضات برگزار شود و او بیاید و جواب بدهد. شکایتی هم که کرده ایم در این راستا بوده که همه کسانی که نقش داشتند و امریت داشتند مجازات شوند تا دیگر این اتفاقات برای بچه های مردم نیفتد. تا همان روزی که کسی را می گیرند به خانواده اش بگویند کجاست و در چه وضعی است نه اینکه روزها با عکس مقابل اوین باشند و بعد جسد تحویل بگیرند. امیر که بر نمی گردد حداقل اتفاقات مشابه برای بچه های مردم نیفتد... " ۱۸ تیر چه اتفاقی افتاد؟ امیر جوادی فر که روز ۱۸ تیر به همراه همسر دوستش در تجمعات حضور یافته بود، از سوی نیروهای بسیج مورد ضرب و شتم قرار گرفت و سپس بازداشت شد. بابک جوادی فر می گوید: "در یک کوچه بن بست در تقاطع خیابان دانشگاه و شهدای ژاندامری، لباس شخصی ها به امیر حمله می کنند و ۸ الی ۱۲ نفر می ریزند سر امیر و به شدت او را مورد ضرب و شتم قرار میدهند و می برند. همسر دوست امیر به او چسبیده بود و فریاد میزد که نبرید اما چند ضربه هم به او می زنند و جدا می کنند و امیر را می برند. از بابک که خود در همان حوالی بوده می پرسیم امیر چه کاری انجام میداد که به او حمله کردند، می گوید: هیچ کار خاصی نمیکرد مثل بقیه مردم، در سکوت و مسالمت آمیز. او را بردند و من خودم همان دورو بر بودم؛ هر چه دنبالشان گشتم پیدا نکردم تا اینکه خانم دوست امیر، زنگ میزند و به همسرش می گوید امیر را گرفته اند. ما رفتیم همه کلانتری های اطراف را گشتیم خبری نبود گفتند نیست تا نزدیک ساعت ۹ شب که از بیمارستان فیروزگر، مامور همراه امیر با موبایل

امیر به ما زنگ زد و گفت بیاید بیمارستان. رفتیم و دیدیم که درب و داغون است... "اولین عکس هایی که از امیر جوادی فر منتشر شده عکس هایی است که او را در بیمارستان با آتلی بر گردن و صورتی ورم کرده و بدنی زخمی نشان میدهد. بابک جوادی فر می گوید: "امیر روی زمین افتاده بود؛ با لگد به نقاط مختلف بدنش ضربه زده بودند. تمام بدنش کوفتگی داشت. فکش در رفته و برای همین آتل بسته بودند. بینی اش آسیب دیده بود؛ با توجه به اینکه قبلا امیر بینی اش را جراحی کرده بود احتمال میدادیم شکسته باشد. در بیمارستان خواستیم از همه بدن او عکسبرداری کنند و اسکن مغزی کنند، از نظر داخلی هم چک کردند. همه انجام شد و مشکل حادی نداشت. اما خیلی ضربه خورده بود. به بیمارستان ها گفته بودند نباید کسانی را که این جور اتفاقات برایشان می افتد نگه دارند برای همین بیمارستان، امیر را نگه نداشت و بیمارستان های خصوصی هم اجازه پذیرش اینها را نداشتند. من رفتم کلانتری ۱۴۸ سر خیابان وصال گفتم امیر را باید به بیمارستان خصوصی منتقل کنیم. افسر نگهبان همکاری کرد. امیر را به بیمارستان لاله منتقل کردیم. بردیم حمام و بستری شد و سرم زدند. پزشک داخلی و متخصص مغز و اعصاب آمد. بعد امیر گفت که یک چشم اش تار می بیند. زنگ زدند متخصص چشم آمد/ گفت قرصه اش خراشیدگی دارد و باید قطره بریزد و استراحت کند. گفتند سه روزه خوب می شود. خواستیم یک روز دیگر در بیمارستان بماند. مامور گفت بیش از این اختیار ندارم. من برگشتم کلانتری و با افسر نگهبان صحبت کردم مامور دیگری داد و همکاری کرد اما وقتی با مامور به بیمارستان رفتم دیدم امیر و بابا در حال ترخیص هستند. "عاشقان ایستاده می میرند بابک جوادی فر سپس از شکایت ضاربان امیر از او خبر میدهد: "کسانی که امیر را مورد ضرب و شتم قرار داده و سپس بازداشت کرده بودند از امیر شکایت کرده بودند. بابا و امیر می گفتند برویم وضعیت جسمانی او را که ببینند قرار وثیقه و کفالت صادر میکنند چون هیچ جرمی هم مرتکب نشده است. حرف زدیم و تصمیم گیری جمعی کردیم که برویم. امیر هم گفت: من برای یک اعتراض مدنی بیرون رفتم نه سلاح داشتم نه دشنام دادم فقط در سکوت ایستاده بودم. کاری نکردم که از چیزی بترسم، می روم و برمیگردم. به او گفتم: ویلچر بیاورم؟ گفت: نه می توانم روی پاهایم بایستم. عاشقان ایستاده می میرند... متاسفانه امیر را ترخیص کردیم و رفتیم کلانتری، نامه ای تنظیم کردند و گفتند باید بفرستیم پلیس امنیت، مامور دادند. با مامور رفتیم و امیر با مامور داخل رفت. ماهم منتظر بودیم. بعد گفتند باید بروید پلیس پیشگیری در ضلع جنوبی میدان انقلاب. رفتیم اما تا رسیدیم امیر را از ما تحویل گرفتند و حتی فرصت نشد خداحافظی کنیم. سریع من و بابا را پس زدند. گفتند اینجا نباید بایستید و ما را از منطقه دور کردند حتی نگذاشتند خداحافظی کنیم و حرف های آخرمان را بزنیم." برادر امیر اما چند ساعتی بعد، دوباره به پلیس پیشگیری برمیگردد: "چند ساعت بعد برگشتم. خلوت بود. پرس و جو کردم. ماموری گفت سه اتوبوس رفتند. دو اتوبوس عازم کهریزک و یک اتوبوس هم عازم اوین. ساعت ۸ شب جمعه ۱۹ تیر بود و عملا هیچ کاری نمی توانستیم بکنیم. گفتند صبح بروید دادگاه انقلاب و رفتیم. نامه ای روی دیوار زده و نوشته بودند کسانی که ۱۸ تیر بازداشت شده اند ده روز بعد برای پی گیری بیایند. اما ما هر روز می رفتیم هم دادگاه انقلاب و هم جلوی زندان اوین. لیستی زده بودند از کسانی که به اوین منتقل شده بودند. اسم امیر نبود. شک کردیم گفتیم او را برده اند کهریزک. تا ۲۳ تیر که اتوبوسی از کهریزک به اوین فرستادند. من جلوی اوین بودم ماموری لیست اسامی را خواند حدود ۱۳۰ نفر بودند. اسم امیر نبود فکر کردیم امیر کهریزک نبوده. در اوین است. هر روز عکس امیر در دست جلوی اوین بودیم. سر بچه هایی که از کهریزک آمده بودند را تراشیده بودند، چند نفرشان که آزاد شدند عکس امیر را نشان دادیم نمی شناختند. در لیست زندانیان کهریزک هم نبود فکر کردیم اوین است. از زندانیانی که سرشان تراشیده نشده و مشخص بود ادر اوین بوده اند آزاد که می شدند، می پرسیدیم. کسی نمی شناخت. "خانواده امیر جوادی فر روز سوم مرداد متوجه می شوند که امیر در زندان جان باخته است. این در حالی است که امیر روز ۲۳ تیر جان باخته بود و در گزارش کمیته ویژه مجلس درباره او آمده است: "ایشان در زمان دستگیری مورد ضرب و شتم قرار گرفته و قبل از انتقال به کهریزک مداوا گردیده ولی با این حال نامبرده از لحاظ جسمی ضعیف شده بود و توان مقاومت در برابر صدمات جسمی و روحی بازداشتگاه کهریزک را نداشته است و در چهار

روز حضور در کهریزک یک بار به پزشک وظیفه زندان مراجعه کرده که مداوای خاصی نسبت به ایشان انجام نمی پذیرد. به هر حال ایشان با حالت وخیم سوار اتوبوس می شود و در همان آغاز حرکت اتوبوس ها نامبرده وضعیت بحرانی پیدا نموده و در بیرون از اتوبوس جان می دهد. "بابک جوادی فر می گوید: "روز جمعه، دوم مرداد من برای دیدن مادر بزرگم شمال رفته بودم. یکی از دوستان جلوی اوین بود عکس امیر را به زندانیانی که آزاد می شدند نشان میداد. یکی از بچه هایی که از کهریزک به اوین منتقل و آزاد شده بودند عکس را می بیند می گوید این امیر است و فوت شده. دوستم چند جا سر میزند اما باز جمعه بود و کاری نمی تواند بکند همان روز برگشتم و صبح اول وقت دوستانم آمدند و گفتند خبری از امیر گرفته ایم و باید برویم. هفت صبح بود به سمت شهر ری راه افتادند. پرسیدم: چی شده؟ کجا می رویم؟ گفتند: لیست افراد مفقود را داده اند برویم ببینم. تا رسیدیم جلوی پزشکی قانونی کهریزک، هنوز من نمیدانستم موضوع چیست. پزشکی قانونی هم ساعت هشت و نیم باز می شد. در همان فاصله پدرم زنگ زد و گفت ماموری آمده و می گوید بیایید پلیس امنیت شهر ری. ما نزدیک بودیم رفتیم. یک سرهنگی بود با یک لباس شخصی. من مدام می پرسیدم برادرم کجاست اما به ما جواب ندادند گفتند باید پدرتان بیاید. پدرم رسید. گفتند بروید پزشکی قانونی کهریزک و شناسایی کنید. برگشتیم همان جا و من خودم امیر را شناسایی کردم. "چشمانم را به من برگردان... بابک، پیکر برادر بی جانش را شناسایی کرده است: "اجازه ندادند وارد پزشکی قانونی شویم و ببینیم. چند تا عکس بود که دیدم. دو عکس از گردن به بالا بود و یک عکس هم تقریباً از کمر به بالا. از ناحیه پشت، قفسه سینه و یک نقطه دیگر در بدنش کالبد شکافی شده بود و کاملاً شکافته و دوخته بودند. امیری نبود که ما تحویل دادیم. زمین تا آسمان فرق میکرد. موقع سستشورفتم داخل ببینم اما سریع دوستان مانع شدند و مرا بیرون بردند. وضعیت روحی مناسبی هم نداشتم. "از برادر امیر جوادی فر درباره شایعاتی مبنی بر کشیدن ناخن های برادرش می پرسم. می گوید: "به این شکل نبوده است. بچه ها در کهریزک در یک قرنطینه ای با هم بودند. اینقدر توی آفتاب داغ، کلاغ پر برده بودند که پاهایش به شدت آسیب دیده بود. چشمانش بینایی را از دست داده بود. قطرہ ای که باید برای چشمش استفاده میکرد را گرفته بودند و با توجه به فضای کثیف بازداشتگاه و شرایطی که در بازداشتگاه وجود داشت و همه میدانند، چشم امیر که آسیب دیده بود عفونت کرده و بینایی اش را از دست داده بود. چشم دیگرش هم بر اثر ضربه ای که خورده بود چرک کرده بود. به گفته بچه هایی که کهریزک بودند امیر روز آخر بینایی نداشت و هی داد میزد و مادرش را که چند سال پیش فوت کرده صدا میکرد و میگفت چشمانم را به من برگردان... "امیر آگاهانه رفت پیکر امیر را دو روز بعد از شناسایی، به خانواده اش تحویل میدهند و به گفته بابک، تشییع پیکر امیر در شرایطی کاملاً امنیتی برگزار می شود: "تعهدی برای تحویل پیکر امضا نکردیم فقط فرم را برای تحویل جسد پر کردیم. یک سئوالی داشت که از کسی شکایتی دارید یا نه که ما خالی گذاشتیم. نگذاشتند در قطعه ای که میخواستیم امیر را به خاک بسپاریم اما مشکل دیگری پیش نیامد. مراسم سوم به خوبی برگزار شد. مراسم هفتم سر خاک برگزار شد و ماموران امنیتی هم حضور داشتند. چهلم هم مثل سوم در پارکینگ خانه مان برگزار شد. مشکل خاصی نبود و من بابت این قضیه از شورای تامین استان و هر مقامی که باعث شد مراسم امیر به خوبی برگزار شود تشکر میکنم. "خانواده امیر بعد از این قضایا شکایت کردند و خواهان محاکمه قاتل و قاتلان او شدند. از برادر امیر می پرسم که امیر معترض بود؟ بابک می گوید: "امیر اصلاً آدمی سیاسی نبود و همیشه این شعر سهراب را می خواند که «من قطاری دیدم که سیاست می برد و چه خالی می رفت». امیر هنرمند بود. نگاهش به دنیا هنرمندانه بود. شعر میخواند. فیلم میدید و در اصل شبی نبود که فیلمی نبیند و بخوابد. فارغ التحصیل بازیگری از موسسه کارنامه بود. بسیار کتاب میخواند. رمان میخواند و اصلاً در وادی سیاست نبود. اما تعهد اجتماعی داشت. هر آدمی که خوب فکر میکند تعهد اجتماعی هم دارد. "بابک جوادی فر می افزاید: "امیر کاملاً با آگاهی به خیابان آمد. در تجمعات به شکل مسالمت آمیز حضور داشت و باور داشت. یادم هست وقتی از تجمع بزرگ سکوت برگشت گفت: خیلی لذت بردم و امروز یکی از بهترین روزهای زندگی من بود و در سکوت حرف خودمان را زدیم. نگاه امیر کاملاً مسالمت آمیز بود و به خشونت هیچ اعتقادی نداشت. " و امروز مراسم اولین سالگرد شهادت امیر جوادی

فر، همچون مراسم سوم و چهلم او در پارکینگ منزل پدرش برگزار می شود. بابک می گوید: "امیدوارم این مراسم نیز همچون مراسم سوم و چهلم به خوبی برگزار شود و مشکلی پیش نیاید."
بر گرفته از سایت
روشنگری

به یاد امیر جوادی فر لنگرودی ، جانبخته راه آزادی



رضا مقصدی لنگرودی
شهر. غمگین. بارانی. من
به خاطره ی خونین. امیر جوادی فر

از تو دورم، من از تو چه دورم
شهر. غمگین. بارانی. من !

گرچه، ای همنشین. همیشه !
واژگان. درختان. سیبیت
در کنار. انار. دلم نیست
مثل. لبخنده ی یک شقایق
عاشق. لحظه های صبورم .

با دل از رمز و راز تو گفتم
با تو در کوچه باغت شکفتم
یک صدا، یک صدای صمیمی
از غزلواژه های تو گفته ست .
با بلندای آواز هایش
جان ما را به دریا سپرده ست .

پیک و پیغام «چخاله*» یی تو !
آتش هر نی و ناله یی تو !
تو منی، من تو ام تلخ و غمگین .

روی گلدان ایوان جانت
یادگار دل ما نوشته ست .
دست شوریده ی سبز نقاش
اِه ما را چه آبی، کشیده ست .

این همان، آبی عاشقان است .
رنگ آهنگ زیبای جان است .

شهر من ! شهر رنج و برنج !
یک صدا، یک صدای صمیمی
در شب شوم دنباله دارت
از بلندای مهرش فروریخت .
تا که با جان باران، نشیند
با صدای «ندا» یش در آمیخت .

این صدا همصدای غزل بود
با من و آرزو های من زیست .
کیست اینک نداند، خواند :
این صدا از برای غزل بود .

شهر غمگین بارانی من !
این تو و این غزلخوانی من .

*چمخاله، بندری خیال انگیز
در کنار لنگرود .

کُن . خرداد، ۸۹

Reza.maghsadi@gmx.de
Rezamaghsadi.blogfa.com

مطالب فوق برگرفته از سایت اندیشه
[http://andishegbg.blogspot.com/
/blog-post.html07/2010](http://andishegbg.blogspot.com/blog-post.html07/2010)